

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 209-229
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.31708.1899

A Critique on the Book *Three Rival Versions of Modernity: Exit, Voice, Loyalty*

Salman Sadeghizadeh*

Abstract

By now many have considered modernity as an integrated totality that was born and flourished in a given time and in a given location. From this point of view, modernity is incompatible and alien to other territories and cultures, but if we consider modernity as a “cultural text” creating a suitable context for human subjectivity, then we would know it as an omnipresent phenomenon in all the human aggregations. The book *Three Rival Versions of Modernity: Exit, Voice, and Loyalty* focuses on incompatibilities in understanding modern affairs. Hence it shows the different capabilities inside modernity. Therefore, the central problem of the book has to do with the way of approaching modernity. Though the main part of the book is dedicated to the analysis of six Western thinker’s theories, the last part focuses on Iranian thinkers and analyses their attitudes toward modernity from three different standpoints: exit, voice, and loyalty. Finally, the book could be considered as a precious effort in understanding modernity, which per se could lead Iranian society to adopt a more conscious approach in case of modernity.

Keywords: Modernity, Modern Idea, Exit, Voice, Loyalty.

* Assistant Professor of Political Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
salmanadeghi@gmail.com

Date received: 29/03/2021, Date of acceptance: 19/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقدی بر کتاب

سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری

سلمان صادقی‌زاده*

چکیده

تاکنون بسیاری مدرنیته را به‌مثابه کلیتی یک‌پارچه در نظر گرفته‌اند که در زمان و مکانی خاص متولد شده و بالیده است. در این دیدگاه، مدرنیته به‌مثابه امری زمان‌مند و مکان‌مند پنداشته می‌شود که با دیگر فرهنگ‌ها و اقلیم‌ها ناسازگار و بیگانه است، اما اگر مدرنیته را «متنی فرهنگی» در نظر بگیریم که بسترساز سوژگی انسانی است، می‌توانیم نشانگان آن را در تمامی جمعیت‌های انسانی به نسبت‌های مختلف بیابیم. کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری می‌کوشد تا با نشان‌دادن ناسازواری‌های نظری در درک امر مدرن بر ماهیت منشوری و چندگانه آن تأکید ورزد و امکان‌های مختلف در مواجهه با آن را بررسی کند. از این نظر، دشواره کانونی کتاب بررسی امکانات نظری‌ای است که در انگاره مدرن نهفته‌اند. بدنه اصلی اثر به نظرهای شش اندیشمند غربی درباره مدرنیته می‌پردازد. هم‌چنین در آخرین قسمت کتاب، نظرهای اندیشمندان ایرانی درباره مدرنیته به بحث گذارده می‌شود و آرای آن‌ها از سه منظر وفاداری به مدرنیته، اعتراض به آن، و خروج از آن بررسی می‌شود. در مجموع می‌توان این اثر را تلاشی ارزنده برای ارائه درکی بهتر از مفهوم مدرنیته دانست؛ امری که به‌خودی‌خود می‌تواند جامعه ایرانی را در رویارویی آگاهانه‌تر با مدرنیته یاری بخشد. مقاله حاضر می‌کوشد تا به دو روش صورت‌گرایانه (فرمالیستی) و محتوایی کتاب یادشده را مورد نقد و ارزیابی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: مدرنیته، انگاره مدرن، خروج، اعتراض، وفاداری.

* استادیار جامعه‌شناسی سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

salmanadeghi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸



۱. مقدمه

کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته تلاشی برای نشان‌دادن تکرهای ادراکی از مفهوم بسیط مدرنیته است. بین فهم و مفهوم فاصله‌ای است که تمامی گفتمان‌ها در این فاصله شکل می‌گیرند و این فاصله تنها با تفهم پر می‌شود. در واقع، در خلال فرایند تفهم ممکن است فهم‌های متفاوت و متناقضی از مفهوم مدرنیته به وجود آید. از این نظر، بررسی مدرنیته به مثابه متنی فرهنگی مهم‌تر از بررسی آن به مثابه متنی زبانی است. برخلاف این پندار که مدرنیته کلیتی یک‌پارچه و تک‌ساخت دارد، امر مدرن بسیار تاریخ‌مند و دگرگون‌شونده است. اگر نظم مدرن را برپایه نوع ارتباط آن با نظم سنتی درک کنیم و نظم سنتی را ناظر بر اشکال مختلف و متفاوتی از زندگی جمعی قلمداد کنیم، ناگزیر خواهیم بود تا پی‌آیند آن یعنی نظم جدید را نیز دربرگیرنده اشکال مختلف و متفاوتی از زندگی جمعی بدانیم. بر این اساس، بایسته است تا رویارویی‌های مختلف با مدرنیته را بشناسیم و از امکانات درونی آن برای صورت‌بندی نظریه‌های اجتماعی و سیاسی بهره ببریم.

اثر حاضر را می‌توان تلاشی در خدمت به پیش‌برد اهداف یادشده تلقی کرد. این اثر افزون‌بر بررسی نوع مواجهه با مدرنیته در غرب تلاش می‌کند تا همین امر را در ایران معاصر نیز بررسی کند و امکانات کلان‌دامنه امر مدرن را برای جامعه ایرانی یادآورد شود. جامعه‌ای که بیش از دو قرن است برای ایجاد تعادل میان نظم سنتی و پروژه تجدد تلاش می‌کند و در این جهت شکست‌ها و پیروزی‌هایی را تجربه کرده است.

به نظر می‌رسد جامعه ایرانی در دوران مشروطیت اصیل‌ترین نوع مواجهه با مدرنیته را یافته بود؛ زمانی که اندیشمندان و علما از آموزه‌های ایران‌شهری و آموزه‌های شیعی برای مبارزه با استبداد و خودکامگی و دفاع از حقوق افراد یاری جستند. این همان نقطه پیوندی بود که در آن سنت ایرانی با مدرنیته آمیخت و مفهوم ارزنده «مشروطه ایرانی» را به بار آورد. «مشروطه ایرانی» چیزی جز «مدرنیته ایرانی» نبود. بعدازآن و در دوران پهلوی، موضوع مواجهه سنت و مدرنیته به حاشیه رفت و صورت ظاهری مدرنیته، یعنی مدرنیسم، به تنهایی مناط‌نظر و ملاک عمل قرار گرفت. در نهایت، به دلیل عدم پیوند انگاره مدرن با انگاره سنتی و رشد حس از خودبیگانگی، امر قدیم بر امر جدید شورید. در دوران بعد نیز این مواجهه هم‌چنان در حاشیه مانده است، اما این بار به جای مدرنیسم، سنت (با برداشت و خوانشی خاص) در کانون امر سیاسی قرار گرفته است. این وضعیت نیز نوع دیگری از عدم تعادل را در جامعه ایرانی به وجود آورده است و می‌رود تا آینده را در تقابل کامل با گذشته قرار دهد.

بنابر آنچه گذشت، می‌توان به‌روشنی دریافت که رابطه سنت و تجدد هم‌چنان کانونی‌ترین دشواره معرفت‌شناختی جامعه ایرانی است و هرگونه تلاش نظری برای درک بهتر از امر جدید و ارائه راه‌کارهایی برای مواجهه سازنده با آن از اهمیت به‌سزایی برخوردار خواهد بود.

۲. توصیف و بررسی شکلی اثر

کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته، نوشته مختار نوری، در قطع رقعی با شمارگان پانصد نسخه، در زمستان ۱۳۹۸ چاپ شده است. این کتاب در ۳۳۵ صفحه تهیه شده و نسخه ارائه‌شده از این اثر به‌راحتی قابل مطالعه است. طرح جلد آن نمایان‌گر چهره شش اندیشمندی است که در اثر بدان‌ها پرداخته شده و عنوان کتاب در پایین این تصاویر آمده است. موضوع موردبررسی در این کتاب، یعنی تقریرهای رقیب درباره مدرنیته، موضوعی فراگیر و درعین حال دارای مفاهیم نظری چندگانه است. از این رو، طرح جلد با نمایش چندین تن از اندیشمندان برجسته معاصر با این چندگانگی تناسب دارد. نشر قصیده‌سرا، که انتشار کتاب مذکور را برعهده دارد، به‌تازگی فعالیت خود را در حوزه نشر، به‌ویژه آثار تخصصی علوم انسانی، گسترش داده است که کتاب یادشده نیز در زمره همین آثار قرار دارد.

صفحه‌بندی متن بسیار مناسب است و خواندن آن را راحت‌تر می‌کند. استفاده از کاغذ بالکی یا کاغذ سبک‌بال نیز بر استفاده آسان‌تر از کتاب افزوده است و هم‌چنین ملاحظات زیست‌محیطی را تأمین می‌کند. این اثر به‌لحاظ رعایت اصول علمی ارجاع‌دهی در درون متن و کتاب‌نامه نیز از کیفیت خوبی برخوردار است. متن به‌لحاظ ویرایشی نیز سطح مطلوبی دارد و کاستی‌های نگارشی و ارجاعی آن معدود است و تنها چند مورد وجود دارد که در قسمت پیش‌نهادها، به‌منظور تقویت شکلی کتاب در چاپ‌های بعدی، بیان خواهد شد.

۳. معرفی اثر

کتاب از یک مقدمه، سه بخش، و یک مؤخره تشکیل شده است. نویسنده در مقدمه به طرح دشواره کانونی کتاب و درون‌مایه اصلی آن پرداخته است. او در این باره می‌نویسد:

اثری که پیش‌رو دارید تأمل و تفکر در تقریرهای رقیب در فلسفه سیاسی و اخلاقی معاصر درباره پروژۀ مدرنیته است... لذا به‌طور دقیق می‌توان بیان داشت که گذار از موقعیت مدرن به موقعیت‌های سه‌گانه پسامدرن (خروج از مدرنیته)، احیای پیشامدرن (اعتراض به مدرنیته) و بازاندیشی (وفاداری به مدرنیته) و شک‌و‌تردید در بنیان‌های عقل‌گرایی مدرن مهم‌ترین مسئله و دستورکار این اثر است (نوری ۱۳۹۸: ۱۴).

نگارنده تکوین رویکردهای رقیب درباره مدرنیته را به «بازاندیشی تفکر غرب در خویش» تعبیر می‌کند و آن را امکانی برای ارزیابی امکانات و پتانسیل‌های درونی هریک از این اندیشه‌ها می‌داند تا از تحمیل راهی یگانه در درک و فهم مدرنیته پرهیز شود. او در توضیح نظر خود چنین می‌نویسد:

استدلال نویسنده آن است که ما هنوز در هیاهو و قیل‌و‌قال‌های «دوران پایان» می‌توانیم به‌جای وضعیت پست‌مدرن، به وضعیت‌های فضیلت‌محور، علاقلانه، و عادلانه برای غلبه بر آن دسته از بحران‌هایی که در عصر مدرن زندگی بشر را با چالش مواجه ساخته‌اند، بیندیشیم. اما ناگفته پیداست که برای فهم چنین مدعایی بیش از هر چیز در ابتدا نیازمند درک و فهم تغییر و تحولات فکری دنیای مدرن و به‌خصوص ظهور و بروز پارادایم مدرنیته و برآمدن دیدگاه‌های انتقادی و رقیب در مواجهه با آن هستیم. به‌سخن دیگر، قبل از هر موضوعی باید دریابیم که مدرنیته چگونه و در چه شرایطی پدیدار شده است و مواجهات انتقادی علیه آن در تفکر معاصر به چه دلایلی صورت گرفته است (همان: ۱۵).

همان‌گونه که از مطالب یادشده برمی‌آید، هدف اصلی اثر ارائه رویکرد مقایسه در رویارویی اندیشمندان غربی با رخدادهای مدرنیته است؛ امری که به‌خودی‌خود می‌تواند اندیشمندان ایرانی را در داشتن درکی بهتر از مدرنیته یاری کند. بر همین پایه، بدنه اصلی کتاب از سه بخش تشکیل شده که هرکدام بر یکی از اقسام مواجهه با امر مدرن ناظرند.

بخش نخست کتاب، با عنوان «خروج از مدرنیته»، به بررسی آرای فوکو و لیوتار می‌پردازد. در این بخش، دو اندیشمند یادشده به‌منزله نمایندگان اصلی جریان پست‌مدرنیسم انتخاب شده‌اند و نگارنده جهت‌گیری نظری این جریان فکری را با رویکرد خروج از مدرنیته توصیف کرده است، زیرا بر آن است که همه نخله‌های پست‌مدرنیستی مدرنیته را موردهجمه و ابعاد مختلف آن را موردانتقاد قرار دهد و با فراروایت‌های برآمده از آن می‌ستیزد (همان: ۵۰). در این باره مؤلف آورده است:

پست‌مدرن‌ها معتقدند برعکس آنچه مدرنیته مدعی بود، جهان را هرج و مرج و بی‌نظمی فراگرفته و هیچ چهارچوب و فراروایت اخلاقی نمی‌تواند وجود داشته باشد که بتواند رفتار فرد را سازمان‌دهی کند، هیچ معنا و مقصودی در زندگی وجود ندارد، نوعی پوچی و بی‌سرانجامی نیچه‌ای بر جهان حکم فرماست. در نتیجه، متفکران پست‌مدرن به این باور رسیده‌اند که سلطه و استیلای چنین وضعیتی ما را به عبور از مدرنیته و ایجاد صورت‌بندی نوینی تحت عنوان پسامدرنیسم رهنمون می‌سازد (همان: ۵۰-۵۱).

در ادامه اثر به اندیشه‌های فوکو، در جایگاه مهم‌ترین پرچم‌دار این جریان، پرداخته شده است. اندیشه‌های فوکو بیش از هر چیز نونیچه‌ای قلمداد شده است، زیرا او اراده به قدرت را در کانون مطالعات خود می‌نشاند و تبارشناسی را جای‌گزین معرفت‌شناسی می‌کند. بنابراین تصویری که اثر به دست می‌دهد، دو اندیشمند اصلی تأثیرگذار در آرای فوکو آلتوسر و نیچه هستند. برای نمونه، سازوگرهای نهادی مدرن، که فوکو طرح می‌کند، ناخواسته معادل سازوگرهای ایدئولوژیک دولت گرفته می‌شود که آلتوسر از آن سخن می‌گوید (همان: ۵۳-۵۴). این برداشت از یک نظر صائب است، زیرا موضوع نقد فوکو را می‌توان «دولت مدرن سرمایه‌دار بورژوایی» دانست. در ادامه بستر سیاسی و فکری زندگی فوکو، آثار، و روش او مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قسمت دوم بخش نخست نیز به بررسی آرای لیوتار اختصاص دارد که با جمله‌ای از او آغاز می‌شود: «بیاید جنگی علیه تمامیت به راه بیندازیم، بیاید شاهد آنچه بیان‌ناشدنی است شویم، بیاید تفاوت‌ها را عیان کنیم، و شرافت نام را نگه داریم» (به نقل از همان: ۸۳). نوری بر آن است که لیوتار، در مقام متفکری انتقادی و رادیکال، واکنش به حق خود علیه مدرنیته و صورت‌بندی سیاسی و فکری آن را پس از اعتراض در قالب خروج از مدرنیته مطرح کرده است (همان: ۱۱۱) و از این رو آرا و نظرهای این اندیشمند را ذیل رویکرد خروج از مدرنیته مورد بررسی قرار می‌دهد.

در بخش دوم، نویسنده جریان اعتراض به مدرنیته را بررسی کرده است؛ جریانی که نه در پی دفاع از مدرنیته و نه در تلاش برای خروج است، بلکه می‌خواهد با شناخت مدرنیته و ابعاد سیاسی و اخلاقی آن، برنامه بازگشت از دنیای مدرن به عصر کلاسیک را مطرح کند. مهم‌ترین نمایندگان این جریان اشتراوس و مک‌ایتتایر هستند که از دید آن‌ها مدرنیته در دست‌یابی به وعده‌های خود ناتوان بوده و فلسفه آن با بحران‌هایی جدی مواجه است (همان: ۱۱۳-۱۱۷).

قسمت سوم اثر که قسمت نخست بخش دوم به‌شمار می‌آید، با عنوان «اشتراوس و دعوت به عصر قدیم» به بررسی آرای این اندیشمند می‌پردازد. ابتدا جایگاه برجسته اشتراوس در میان دیگر اندیشمندان دوران خود از جمله اعضای آلمانی-یهودی مکتب فرانکفورت (هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه، بنیامین، فروم، و نویمان) بررسی شده است (همان: ۱۲۰-۱۲۱) و پس از بررسی بستر فکری او به آسیب‌شناسی‌اش از مدرنیته پرداخته می‌شود. در این باره، اشتراوس از جمله آسیب‌های مدرنیته به «گسست از سنت قدمایی» اشاره می‌کند.

نقد لئو اشتراوس نسبت به تجدد بر این محور استوار بود که تجدد از پایه‌های معرفتی سنت جدا شده است و به این ترتیب گسستی اساسی میان سنت و تجدد رخ داده است. گسستی که در دیدگاه لئو اشتراوس باعث زوال شده و شرایط بهتری را برای انسان و جامعه مدرن رقم زده است (همان: ۱۳۲).

اشتراوس در مقاله «سه موج مدرنیته» نشان می‌دهد که بر ایند موج نخست لیبرال‌دموکراسی، بر ایند موج دوم کمونیسم، و در آخر بر ایند موج سوم فاشیسم بوده است. اشتراوس با شکست‌خورده‌نامیدن این سه موج به شکست مدرنیته حکم می‌دهد و آن را فاقد مبانی اخلاقی لازم قلمداد می‌کند (همان: ۱۴۲). در مقابل او خواستار بازگشت به عصر کلاسیک و اندیشه آن دوران است. اشتراوس در توضیح دوران کلاسیک می‌نویسد:

وقتی فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو را با صفت کلاسیک توصیف می‌کنیم، منظور ما این است که آن‌ها صورت کلاسیک از فلسفه سیاسی را تشکیل می‌دهند. گفته شده است که سادگی باشکوه و عظمت خاموش از خصایص کلاسیک‌بودن است. این گفته ما را به جهت درست هدایت می‌کند و کوششی است برای وضوح‌بخشیدن به آنچه قبلاً سرشت «طبیعی» اندیشه سیاسی خوانده می‌شد. از این‌جا می‌توان دریافت که فیلسوفان کلاسیک امور سیاسی را پدیده‌ای زنده و بی‌واسطه می‌دیدند که دیگر هیچ‌گاه برای فیلسوفان سیاست ممکن نشد (اشتراوس ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸، به نقل از نوری ۱۳۹۸: ۱۴۷).

اشتراوس مدرنیته را برابر با شکستی اخلاقی توصیف می‌کند و تنها راه عبور از بحران‌های آن را بازگشت به عصر کلاسیک می‌داند.

در قسمت چهارم اثر از بخش دوم به آرای مک‌اینتایر، دومین نماینده جریان اعتراض، پرداخته شده است. این اندیشمند انحطاط اخلاقی را بر ایند روشن‌گری می‌دانست و جایگاه

مفهوم «فرد» یا «خود» در سنت لیبرالی را عامل اصلی بیماری عاطفه‌گرایی مدرن می‌پنداشت. مک‌ایتایر درد نشانه‌ای این بیماری را مصرف‌گرایی، خودمحوری، و ابزاری‌بودن فرهنگ مدرن می‌دانست و راه‌حل را در بازگشت به «اخلاق فضیلت‌محور» جست‌وجو می‌کرد که بیش از هر جا در یونان باستان و بیش از هر متفکر دیگری توسط ارسطو نظریه‌پردازی شده بود. مؤلف در این باره می‌نویسد:

مک‌ایتایر با بررسی دقیق اندیشه و اخلاق نیچه‌ای به این پرسش مهم رسید که آیا باید از نیچه تبعیت کنیم و بر این باور باشیم که به‌طور کلی نهاد اخلاق یک نهاد جعلی و غیرطبیعی است و باید آن را هم‌چون نهاد تابو به‌کناری گذاشت؟ پاسخ مک‌ایتایر به این پرسش منفی است و معتقد است اگر چه نیچه دارای قوه تشخیص مناسبی در شناخت بحران اخلاقی عصر مدرن است، اما نباید تجویزات اخلاقی او پیرامون «ایرانسان» را به‌کار گرفت. در مقابل به‌زعم مک‌ایتایر، بدیلی در کنار نظریات اخلاقی عصر روشن‌گری و دوره پس‌از آن وجود دارد و این بدیل چیزی جز «ارسطوگرایی» نیست (نوری ۱۳۹۸: ۱۵۴).

درواقع بازگشت به باغ اخلاق ارسطویی و جست‌وجوی فضیلت راهی است که مک‌ایتایر برای خروج از سودمندگرایی عصر مدرن پیش می‌کشد و از این رو یکی از معترضان جدی مدرنیته و میراث فکری آن به‌شمار می‌آید.

واپسین بخش اثر به بررسی جریان وفاداری به مدرنیته می‌پردازد. این بخش از میان اندیشمندان مختلفی مانند هابرماس، راولز، تورن، گیدنز، جیسون، و تیلور دو اندیشمند نخست را برمی‌گزیند. نوری در توضیح این بخش می‌نویسد:

برخلاف دو بخش پیشین که دیدگاه ناامیدان و معترضان به مدرنیته و صورت‌بندی سیاسی و اخلاقی آن بررسی شد، در این بخش تلاش نویسنده ناظر بر بررسی اندیشه طیف دیگری از متفکران معاصر است که هم‌چنان در پی دفاع از مدرنیته و صورت‌بندی سیاسی و اخلاقی آن هستند. یورگن هابرماس و جان راولز دو متفکری هستند که با تمامی چالش‌ها و بحران‌های موجود هنوز به مدرنیته، لیبرالیسم، و امکانات عصر مدرن خوش‌بین و وفادار هستند. این طیف از اندیشمندان تمام سعی خود را در شناخت مدرنیته و ابعاد سیاسی و اخلاقی آن به‌کار بسته‌اند و به ماندن در دنیای مدرن اعتقاد راسخ دارند و شیوه پست‌مدرن‌ها و نوکلاسیک‌هایی مانند لئو اشتراوس و مک‌ایتایر در عبور و بازگشت از مدرنیته را انکار می‌کنند (همان: ۱۸۳).

قسمت پنجم اثر «یورگن هابرماس و پروژه ناتمام مدرنیته» نام دارد. هابرماس به یک معنا کانونی‌ترین اندیشمند معاصر در دفاع از اصول بنیادین مدرنیته است. همان‌گونه که میلر اشاره می‌کند نظریه‌پردازان مدرن انتقادی، هم‌چون هابرماس، به دنبال آن‌اند که با بازگشت به اصول بنیادین مدرنیته - چنان‌که در روشن‌گری تعریف شده است - مدرنیته را از روند انحرافی که بر اثر سلطه عقلانیت ابزاری بدان دچار شده است، به راه صحیح آن بازگردانند و معتقدند در صورت وقوع این بازگشت، آرمان روشن‌گری مبنی بر رهایی و سعادت بشر قابل تحقق است. هابرماس کلیت نظریه انتقادی را پذیرفت، اما هم‌چون دیگر نظریاتی که با آن مواجه شده بود، تغییراتی در آن ایجاد و آن را در صورت‌بندی جدیدی معرفی کرد. توصیفاتی که نظریه انتقادی را برحسب مراحل ارائه می‌دهند، معمولاً آثار هابرماس را از آثار سایر نظریه‌پردازان انتقادی مکتب فرانکفورت جدا می‌کنند. همان‌طور که میلر می‌گوید: «مطالعات هابرماس یا معرف مرحله متمایزی در پروژه نظریه انتقادی به‌شمار می‌آید یا آغاز مجموعه متمایزی از موضوعات است» (میلر ۱۳۸۴: ۸۳، به نقل از نوری ۱۳۹۸: ۱۹۰-۱۹۱).

نگارنده در این بخش به بررسی سیر فکری و آثار هابرماس می‌پردازد و پروژه ناتمام مدرنیته را، که یکی از اساسی‌ترین عناصر نظریه هابرماس است، به تفصیل مورد توجه قرار می‌دهد و می‌توان گفت در ارائه تصویری روشن از جایگاه فکری او موفق عمل می‌کند.

بخش ششم کتاب به بررسی آرای راولز در دفاع از مدرنیته می‌پردازد و ضمن روشنی‌افکندن بر زوایایی از سیر فکری او بر پروژه عدالت به‌مثابه انصاف متمرکز می‌شود؛ پروژه‌ای که منطبق بر دفاع از «انسان برابر» (*homo aequalis*) در برابر «انسان سلسله‌مراتبی» (*homo hierarchicus*) است و از این نظر یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های گذار به جهان مدرن است. چیزی که دومون به‌خوبی آن را تشریح می‌کند (Dumont 1977).

نگارنده در این بخش بر آن است:

راولز چهارچوب این نوع استدلال خود را از عقل عملی کانت اقتباس نمود. چنین ایده‌ای از راولز متفکری وفادار به مدرنیته سیاسی و اخلاقی‌ای می‌سازد که همواره در پی حفظ کرامت انسانی بوده است. به‌سخن دیگر، راولز در قامت یک احیاگر فلسفه سیاسی نه به‌مانند برخی از مکاتب انتقادی معاصر از حذف و فروپاشی انسان توسط ساختارها، بلکه از خدمت ساختارهای سیاسی به انسان دفاع می‌کند. راولز بر مبنای مفروضات اساسی سنت لیبرال‌دموکراتیک مدرن کار می‌کند. او در نظریاتش آرمان‌های اخلاقی یک فرهنگ لیبرال - دموکراتیک را ایضاح بخشید و از آن دفاع نمود (نوری ۱۳۹۸: ۲۴۸).

نویسنده در آخر می‌افزاید:

سخن آخر این که درخصوص آثار و عقاید راولز بیش‌تر از این‌ها می‌توان گفت، زیرا آثار او پُروپیمان و پیچیده‌تر از مباحث حاضر هستند. روایت و نگرش نوین راولز در فلسفه سیاسی معاصر و در سنت لیبرالی هم‌چنان پس از مرگش در سال ۲۰۰۲ از مشروعیت و مقبولیت علمی برخوردار است. نویسنده امیدوار است با ذکر مباحث مختصر ارائه‌شده در این نوشتار، از اهمیت فراوان آثار و افکار او نکاسته باشد (همان: ۲۴۸-۲۴۹).

در مؤخره کتاب که با عنوان «روشن‌فکران ایرانی و سه تقریر رقیب» درباره مدرنیته است، تلاش می‌شود تا دسته‌بندی اثر بر وضعیت روشن‌فکری ایران معاصر کاربست یابد و از این نظر، سه گروه از اندیشمندان ایرانی در چهارچوب سه جریان اعتراض، خروج، و وفاداری قرار داده می‌شوند. نویسنده با ارجاع به سخن مارشال برمن در اهمیت مدرنیته در کشورهای جهان سوم و انعطاف‌پذیری امر مدرن در کاربست‌یابی‌های چندگانه (که هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌کند و به هوا می‌فرستد) بر آن است تا انواع رویارویی روشن‌فکران ایرانی با فرهنگ مدرن و غربی را بیان کند. او می‌نویسد:

جامعه ایران بیش از یک قرن است که شرایط پرتلاطمی را در مواجهه با مدرنیته و ابعاد فکری-نهادی آن سپری می‌کند و جدال «سنت و مدرنیته» زمینه‌ساز تحولات، جنبش‌ها، و دو انقلاب متعارض (مشروطه/اسلامی) بوده است. تاریخ یک قرن اخیر ایران به‌مانند سایر مناطق خاورمیانه و جهان اسلام با وسوسه غرب و اندیشه تجدید عجین بوده است. اگرچه مخالفت‌ها و پیچیدگی‌ها در این مسیر فراوان است، اما امید برای ساختن ایران مدرن و سعادت‌مند هنوز از دل‌ها رخت برنیسته است. ازاین‌رو، شاید اکنون که طرحی از مدرنیته و منتقدان آن در ساحت فلسفه معاصر غربی به‌تصویر کشیده شده است، مناسب باشد که با یک ارزیابی، هرچند ابتدایی و هرچند مختصر، روشن کنیم که آنچه در این قرن بر ایران گذشته است، از سوی روشن‌فکران و متفکران معاصر در دهه‌ها و سال‌های اخیر چگونه فهم و تصویر شده است؟

ادامه این مؤخره پویشی برای پاسخ به پرسش بالاست. در این قسمت از محمدرضا تاجیک، بابک احمدی، و مراد فرهادپور به‌مثابه نمایندگان جریان خروج و از احمد فردید، داریوش شایگان متقدم، فخرالدین شادمان، جلال آل‌احمد، احسان نراقی، سیدحسین نصر، و رضا داوری اردکانی به‌عنوان نمایندگان جریان اعتراض و درنهایت از داریوش شایگان

متأخر، فرهنگ رجایی، رامین جهانگللو، حسین بشیریه، و علیرضا بهشتی به‌عنوان نمایندگان جریان وفاداری نام برده شده است (همان: ۲۵۱-۳۰۱). البته عبدالکریم سروش غایب بزرگ این دسته‌بندی به‌شمار می‌آید و می‌توان او را ذیل جریان سوم جای داد. در مجموع اثر یادشده تلاش می‌کند تا افزون‌بر بررسی سه جریان خروج، اعتراض، و وفاداری در میان اندیشمندان غربی، جریان‌شناسی مشابهی را در مورد اندیشمندان ایرانی به‌کار بندد و در این زمینه نیز موفق عمل کرده است.

۴. تحلیل محتوایی اثر

چنانچه «مسئله‌مندی کتاب و پاسخ‌گویی به نیازهای علمی و کاربردی کشور» را به‌عنوان یکی از شاخص‌های تحلیل محتوایی اثر مناط‌نظر قرار دهیم، باید بگوییم یکی از وجوه مثبت اثر یادشده دشواری کانونی آن مبنی بر یاری‌بخشی به اندیشمندان و افکار عمومی جامعه برای رویارویی آگاهانه‌تر با امر مدرن است. نویسنده در توضیح این رویکرد می‌نویسد:

این اثر می‌کوشد تا این استدلال را پیش بکشد که ما نباید در مواجهه با مدرنیته صرفاً به قرائتی واحد - قرائت پست‌مدرنی - برای غلبه بر معضلات آن بسنده کنیم، چراکه نظریات رقیب در اندیشه معاصر راه‌ها و تقریرهای متفاوتی پیش‌روی ما می‌نهند و دریافتن این نوع راه‌ها به این موضوع بستگی دارد که ما با چه عینکی به جهان پیرامونمان و ازجمله جهان مدرن بنگریم. چنین راه‌هایی ما را وامی‌دارد به امکان‌ها و انتخاب‌های متفاوت در مواجهه با عصر مدرن بیندیشیم و بکوشیم به‌جای تفسیر تک‌وجهی از مدرنیته به تفاسیر دیگر از این پدیدار عظیم روی آوریم (نوری ۱۳۹۸: ۱۲-۱۳).

بنابر آن‌چه گذشت، دشواری اثر با داشتن درکی بهتر در رویارویی با مدرنیته گره خورده است؛ امری که دست‌کم از زمان عباس میرزا یکی از پیچیده‌ترین پرسش‌ها و دشواری‌های ما ایرانیان بوده است. بیش از یک قرن از رویارویی جامعه ایرانی با مدرنیته می‌گذرد؛ مواجهه‌ای که گاهی چهره‌ای شوق‌آفرین، رهایی‌بخش، و گاهی سیمایی دردناک و هراس‌انگیز به‌خود گرفته است. گاهی از آن به تلیس ابلیس و گاهی از آن به تنها راه رهایی یاد شده است. این شوق و هراس ناظر بر همان دو رویه‌ای است که پیش‌تر حائری در تمدن غرب سراغ کرده بود؛ دو رویه‌ای که علم‌گرایی آن نویدبخش و استعمارگری آن هراس‌انگیز بود (حائری ۱۳۷۸).

اما یک چیز روشن است، این که جامعه ایرانی هنوز نتوانسته است نسبت خود با مدرنیته را تعیین کند و در هزارتوی تردید میان پناه‌بردن به گذشته یا فرار به آینده سرگردان است. این تردید دیری است بر ناصیه اندیشمندان ایرانی نیز نقش بسته است و در گفتار و نوشتار آنان نمایان می‌شود.

این وضعیت حتی بر سازوگرهای ایدئولوژیک دولت مدرن در ایران نیز سایه افکند؛ سازوگرهایی که به تعبیر آلتوسر از طریق نهادهایی چون آموزش و دستگاه‌های ذیل آن چون دانشگاه ممکن می‌شد (آلتوسر ۱۳۸۶: ۱۳۷).

در مقاطعی از تاریخ ایران تلاش برای نوگرایی به جای درمان جامعه ایرانی بر دردهای آن افزوده است، تاجایی که برخی از متفکران ایرانی مدرنیته را به مثابه افیون و آفت طرد کرده و راهی جز سرکشیدن در گریبان سنت قدمایی نیافته‌اند. آنان، با خلط مدرنیته و مدرنیسم، امپریالیسم را «صورت ناگزیر مدرنیته» دانسته‌اند. نمونه این خطای معرفت‌شناختی را می‌توان در آثاری مانند *تمدن و تفکر غربی* (داوری اردکانی ۱۳۸۰) دید.

این متفکران در واقع با شبه‌مدرنیته یا به تعبیر دقیق‌تر ایدئولوژی برآمده از آن، یعنی مدرنیسم، مواجه شده‌اند و نه با خود مدرنیته. برخی دیگر سنت را به مثابه یک دایره بسته و خودبسنده تلقی کرده‌اند که دارای سازوکارها و منطق تحول درونی منحصر به فردی است و تنها راه بهره‌گیری از مدرنیته را در طرح پرسش‌های جدید از امر قدیم یافته‌اند. برخی نیز نه مدرنیته که سنت را افیون و آفت دانسته‌اند و راه را در بدرود با گذشته و درود به آینده یافته‌اند. از نگاه آنان هرآنچه دین‌خویانه است به حکم ذات اندیشه‌ستیز است و برای گذار به آینده مدرن باید گذشته سستی را از خاطر زدود. نمونه این رویکرد را می‌توان در آثاری مانند *امتناع تفکر در فرهنگ دینی* (دوستدار ۱۳۷۰) دید.

اندیشمندانی هم بودند که به مرور زمان در دیدگاه خود به مدرنیته تجدیدنظر کردند. برای نمونه، شایگان متقدم این‌گونه بود. در اثر مورد بررسی نیز نویسنده این تحول نظری را در مورد شایگان به تفصیل بررسی کرده است و نشان می‌دهد که این اندیشمند «در مواجهه با نوگرایی حاکم بر حکومت پهلوی و غرب‌زدگی رواج‌یافته در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از منتقدان ذات‌گرای مدرنیته محسوب می‌شد که کلیت آن را انکار می‌کرد. او در این دوران تحت تأثیر هایدگر و شرق‌شناس معروف، هانری کوربن، با کلیت مدرنیته از صدر تا ذیل آن مخالف بود و آن را عامل بدبختی بشر و انسان ایرانی می‌دانست. کتاب *آسیا در برابر غرب* عصاره آن وضعیتی از مدرنیته‌ستیزی و غرب‌ستیزی است که شایگان در درون آن می‌اندیشید (بنگرید به شایان ۱۳۷۸، به نقل از نوری ۱۳۹۸)، اما با تحول در ساخت اجتماعی

زندگی بشر در سطحی جهانی و تغییر و تحولات وسیع در ساختار سیاسی-اجتماعی جامعه ایران، شایگان دوره جدیدی از تفکر را آغاز کرد. در مرحله جدید، او ضمن توجه به مدرنیته و دستاوردهای آن به‌طور مشخص راه خود را از فردید و حلقه او، که هم‌چنان مدرنیته و غرب را انکار می‌کنند، جدا کرد. او در زیر آسمان‌های جهان به این موضوع اشاره می‌کند: «امروزه مشکلات غرب دیگر تنها به غرب منحصر نمی‌شوند، بلکه به مشکلات سیاره بدل شده‌اند. مشکلات ما نیز هستند. فایده این دوران در همین است که این بحران تنها با هم‌گرایی کوشش‌ها از همه جوانب حل خواهد شد» (شایگان ۱۳۷۴: ۲۸۹، به‌نقل از نوری ۱۳۹۸).

با وجود طرح مباحث یادشده و نزاع‌های نظری گسترده در حوزه مدرنیته‌شناسی در جامعه ایران، کم‌تر کسی به این موضوع اندیشیده که نوع مواجهه با مدرنیته چه نقشی در پیروزی‌ها و شکست‌های ما ایرانیان داشته است؛ غفلتی فکری که آسیب‌های سترگی را به‌هم‌راه داشته است. درباره این مواجهه دانستن این نکته بایسته است:

مدرنیته اگرچه مولود اروپای غربی است، متولد آن نیست، برآیند تاریخ جهان است و نه برآیند تاریخ اروپای غربی و می‌توان عناصری از آن را در تمامی فرهنگ‌ها و دوره‌ها به‌تماشا نشست، حتی در دوره آخناتون و نفرتی‌تی درون‌مایه مدرنیته چیزی نیست جز اراده به آزادی برای اندیشیدن و دانستن از یک‌سو و مبارزه برای به‌رسمیت‌شناساندن کرامت و حقوق انسانی از دیگرسو. نخستین اصل در خردورزی و پذیرش خرد انسانی به‌مثابه معتبرترین منبع شناخت تجلی می‌یابد و اصل دوم در پذیرش حقوق عام و بنیادین بشر و تلاش برای برپایی و پرمایگی دموکراسی (صادقی‌زاده ۱۳۹۸: ۱۴).

با برگرفتن این دیدگاه می‌توان گفت تمامی فرهنگ‌ها کارگزار مدرنیته هستند و تنها باید این کارگزاری را در بستر تاریخی و هویتی خود جایابی کنند تا بتوانند از دستاوردهای امر مدرن بیش‌ترین بهره را ببرند. این رویکرد منطبق بر پروژه تجدد سنت است که حسین مصباحیان به‌تفصیل بدان پرداخته است و در آن بر استفاده از ارزش‌های ایرانی و اسلامی برای ارائه نسخه‌ای از مدرنیته تمرکز دارد. از دیدگاه او باید ادبیات انتقادی غیرغربی درباره پروژه ناتمام مدرنیته هابرماس را موردتوجه قرار داد و نظریه‌ای را صورت‌بندی کرد که:

بتواند تنوع مدرنیته‌ها را که خود حاصل تنوع فرهنگ‌هاست، توضیح دهد. برای انجام چنین کاری نخست به شرح مفهوم تنوع روشن‌گری‌ها یا روشن‌گری‌های متنوع-با تأکید بر روشن‌گری موسوم به روشن‌گری اسلامی- پرداخته خواهد شد، ولی با این

نقدی بر کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: ... (سلمان صادقی‌زاده) ۲۲۳

تأکیدِ اکید که قصد به‌هیچ‌وجه این نیست که روشن‌گری اسلامی سنتی فلسفی مشابه آن‌چه در غرب اتفاق افتاده، دانسته شود (مصباحیان ۱۳۹۸: ۲۶۶-۲۶۷).

هم‌چنین، نگارنده از «امکان صورت‌بندی نظریه‌ای در مورد روشن‌گری اسلامی (تنویر) سخن می‌گوید» (همان: ۳۰۷-۳۰۸).

این رویکرد به‌واقع در پی ابتدای نسخه‌ای از مدرنیته ایرانی است. کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته نیز در مواجهه با امر مدرن رویکردی مشابه دارد. نویسنده در این اثر می‌نویسد:

با گذشت چندین قرن از حدوث تجدد، در زمانه ما مدرنیته هم‌چنان «مذهب مختار» به حساب می‌آید و به‌رغم تمامی مخالفت‌ها و برخوردهای ایدئولوژیک با آن هنوز هیچ نظمی و هیچ جهان‌بینی دیگری نتوانسته چیزی ورای نظم مدرن تأسیس نماید و آن را منسوخ نماید. هنوز شور و شوق فراوانی برای مدرنیته و ابعاد مختلف آن در بسیاری از جوامع معاصر وجود دارد. صدای بهار عربی و شعار آزادی‌خواهی، دموکراسی‌خواهی، و دیکتاتورستیزی جوانان عرب هنوز طنین‌انداز است که خود گواهی روشن بر مدرنیته‌خواهی بسیاری از جوامع پیرامونی است. از این رو، ما انسان‌های معاصر هنوز باید به نظم مدرن بیندیشیم و البته با نگاهی انتقادی امکانات و چالش‌های آن را بررسی کنیم (نوری ۱۳۹۸: ۳۰۴).

بنابر آن‌چه گذشت، می‌توان به‌روشنی دریافت که رویکرد نگارنده ناظر بر بهره‌برداری از شیوه‌های مدرن در بسترهای غیرمدرن است؛ امری که به‌ویژه درباره کشورهای جهان‌سومی مانند ایران مصداق می‌یابد. این جهت‌گیری به‌لحاظ نظری حاوی اشارات ارزنده‌ای است و نقطه قوت اثر به‌شمار می‌رود.

چه دوره معاصر را ناظر بر شکل‌گیری جامعه خطر بدانیم (بک ۱۳۹۷: ۱۷۲)، چه آن را در پرتو وضعیت جدید پست‌مدرنیستی تلقی کنیم (لش ۱۳۸۳: ۳۵-۳۷)، یک چیز روشن است این‌که تغییر اجتماعی را نه پدیده‌ای خارجی، بلکه دینامیکی داخلی به‌شمار آورد؛ جوامعی که سطح تاریخ‌مندی بالاتری دارند، به‌مراتب در استفاده از این دینامیک بهتر عمل می‌کنند و می‌توانند هویت خود را با پویایی مدرن سازگار کنند (Touraine 1988: 75) و با پیوند دادن گذشته به آینده بر پویایی اجتماعی بیفزایند و فرهنگی دموکراتیک به‌وجود آوردند (Touraine 1997: 115). از این نظر، می‌توان پویا به‌سوی مدرن‌سازی را جنبشی اجتماعی به‌شمار آورد که امری منحصر به غرب نیست، بلکه در تمامی جوامع بشری می‌توان آن را سراغ کرد.

در سراسر تاریخ زندگی بشری می‌توان وجود «تنشی بنیادین» را شناسایی کرد که به‌مثابه نیروی محرکه جوامع انسانی عمل کرده است. این تنش بنیادین چیزی جز تنش میان دو عنصر «نظم» و «تغییر» نیست. نظم عنصری است که در کالبد جوامع تجلی می‌یابد و تغییر عنصری است که در تمنای سوژگی کنش‌گران اجتماعی پنهان است و از این نظر می‌توان آن را به روح جوامع بشری تعبیر کرد.

پیداست که این دو عنصر هرچند با هم متفاوت‌اند، از هم جدا نیستند، به‌نحوی که نظم چیزی جز شکلی تعین‌یافته از تغییر نیست و تغییر چیزی جز گذار از نظمی کهن به نظمی نوین نیست. باوجوداین، دو عنصر یادشده به دو ساحت کاملاً متفاوت تعلق دارند؛ نظم متعلق به جهان ساختارها و گفتمان‌هاست. جهانی که از جنس بازتولید گذشته، حفظ وضع موجود، و تضمین تداوم سازوکارهای کانونی زندگی جمعی است. به یک معنا، نظم نمودی از جهان عینی یا مناسبات تعین‌یافته است.

دربرابر، تغییر به جهان سوژگی و جهان جنبش‌های اجتماعی تعلق دارد. عنصر تغییر به‌جای بازتولید گذشته ناظر بر تولید آینده است و در این جهت، به‌جای تلاش برای حفظ وضع موجود، به‌سوی وضع مطلوب ره می‌سپارد. خاستگاه تغییر جهان ذهنیت است (صادقی‌زاده ۱۳۹۹: ۷).

درواقع می‌توان گفت مدرنیته ناظر بر تغییر در جهان ذهنیت و نوگرایی ناظر بر تحقق این تغییر در جهان عینیت است. فراگیری انگاره مدرن با گسترش پدیده جهانی شدن نیز در ارتباط است، زیرا این پدیده به شکل‌گیری الگوهای فرهنگی جهانی انجامیده است (Inglehart 2018: 36-37)؛ الگوهایی که از خلال گسترش ارتباط میان امر محلی و امر جهانی از پایداری نظم‌های سنتی می‌کاهد، زمینه‌ساز گفت‌وگو و ارتباط متقابل می‌شود، و این‌گونه «بازاندیشگی» را نیز تقویت می‌کند (Beck et al. 1994: 194).

بنابر آنچه گذشت، می‌توان جهت‌گیری نظری کتاب را در خدمت برداشتی منعطف از مدرنیته دانست؛ برداشتی که می‌کوشد ضمن انتقاد از آسیب‌ها و ناخرسندی‌های «مدرنیته متقدم» هم‌چنان در امکانات «مدرنیته متأخر» نظر کند. مدرنیته‌ای که به‌تعبیر نانسی فریزر و اکسل هونت بیش از هرچیز در قبال «بازشناسی» صورت‌بندی می‌شود و مقولات فرهنگی در آن جایگاهی کانونی دارند (Frazer and Honneth 2003). همین «فرهنگی شدن» مدرنیته است که مفهوم «ارتباط میان‌فرهنگی» را برجسته می‌سازد و از خلال آن ضرورت درک عمیق‌تر امر مدرن را برای جوامع در حال گذار دوچندان می‌کند؛ واقعیتی که اهمیت تدوین و نشر آثاری از قبیل اثر موردنظر را دوچندان می‌کند.

۵. ارزیابی نهایی اثر

۱.۵ ارائه نظر نهایی درباره نقاط قوت و ضعف کتاب با در نظر گرفتن

ملاک‌های شکلی، روشی، و محتوایی

اثر به لحاظ شکلی و بنابر شاخص‌های مختلف از جمله طرح جلد، صفحه‌بندی متن، رعایت اصول علمی ارجاع‌دهی در درون متن و کتاب‌نامه، و همچنین به لحاظ ویرایشی و نگارشی سطح مطلوبی دارد. به‌طور کلی نقاط ضعف شکلی کتاب اندک است که موارد آن در قسمت پیش‌نهادها بیان شده است. به لحاظ روشی نیز کتاب از انسجام درونی برخوردار است و نویسنده کوشیده است تا با بهره‌گرفتن از رویکرد توماس کوهن، تحولات معرفت‌شناختی در مواجهه با مدرنیته را ذیل چرخش‌های پارادایمی درک کند. همان‌گونه که پیش‌تر آمد، اثر به لحاظ محتوایی افزون‌بر بررسی نوع مواجهه با مدرنیته در غرب تلاش می‌کند تا همین امر را در ایران معاصر نیز بررسی کند و امکانات کلان‌دامنه امر مدرن را برای جامعه ایرانی یادآورد شود. در این جهت، طیف متنوعی از اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در دوران معاصر مورد توجه قرار می‌گیرد. اهمیت و ضرورت دشواره کانونی اثر بر غنای محتوایی آن افزوده است و هم‌زمان نقطه قوت و ضعف اثر به‌شمار می‌آید؛ نقطه قوت است، زیرا جهت‌گیری کتاب را بر مهم‌ترین گرایش‌های فکری و فرهنگی معاصر در ایران و جهان منطبق کرده است. نقطه ضعف است، زیرا انتظارات از اثر یادشده را بالا می‌برد و بسط و توسعه آن را بایسته می‌سازد. در این جهت، می‌توان به مواردی برای رفع نقطه ضعف یادشده اشاره کرد. نخست آن‌که تقویت رویکرد مقایسه‌ای اثر برای فهم ارتباط‌های درونی میان سه جریان خروج، اعتراض، و وفاداری بایسته است و کتاب را از شکلی توصیفی به شکلی تحلیلی ارتقا می‌دهد. مورد دیگر، تقویت بخش ایرانی اثر است. البته از آن‌جاکه این موضوع بحثی مفصل می‌طلبد، نگارنده می‌تواند در قالب جلد دوم این بخش را توسعه دهد. همچنین، حضور فعال‌تر نویسنده در متن هم‌راه با ارائه سنتزی تحلیلی از جریان‌های معرفت‌شناختی درون مدرنیته بی‌تردید مقوم اثر خواهد بود. افزون‌بر آن‌چه گذشت، میان مدرنیته به‌مثابه متنی زبانی و متنی فرهنگی نوعی عدم توازن وجود دارد. به این معنا که مدرنیته بیش‌تر به‌مثابه متنی زبانی بررسی شده است. برگرفتن رویکرد جامعه‌شناسی معرفت که ناظر بر متن فرهنگی مدرنیته است، می‌تواند این مهم را برآورده سازد.

۲.۵ تبیین کاربردهای اثر باتوجه‌به اهداف تألیف کتاب

نویسنده اثر هدف اصلی خود را بررسی رویکردی بیان کرده است که چهره‌های شاخص در حوزه اندیشه‌های سیاسی معاصر در قبال مدرنیته داشته‌اند. از نظر او، گزینش شش اندیشمند یادشده به دلیل مواجهات و تقریرهای رقیب آنان درباره مدرنیته و ارتباط آن‌ها با موضوع ماندن یا عبور از دنیای مدرن است و این‌که چگونه مدرنیته به‌مثابه یک «متن» موردتفاسیر مختلف و متفاوتی قرار گرفته است (نوری ۱۳۹۸: ۳۹). از این نظر می‌توان گفت مهم‌ترین کاربرد اثر یادشده کمک به ارتقای درک اندیشمندان ایرانی از خوانش مدرنیته به‌مثابه متنی فرهنگی است.

۳.۵ پیش‌نهادها

۱.۳.۵ پیش‌نهادهایی برای تقویت شکلی اثر

- در صفحه ۱۱ لفظ «cogito» درون متن فارسی آمده است و استفاده بی‌واسطه از واژه انگلیسی درون متن فارسی، گذشته از ملاحظات نگارشی، از سطح حرفه‌ای متن می‌کاهد. پیش‌نهاد می‌شود واژه به‌صورت کورژیتو بیاید و معادل انگلیسی به پاورقی منتقل شود؛
- در پانوشت صفحه ۱۹ واژه نظمی به‌صورت «نظمی» نوشته شده است؛
- در صفحه ۲۶ نقل‌قولی درباره ریشه‌شناسی واژه مدرن آمده و به دیوید لایون ارجاع داده شده است. به نظر می‌رسد این ریشه‌شناسی دراصل برگرفته‌شده از مقاله هابرماس با عنوان «مدرنیته در برابر پست‌مدرنیته» باشد.
- در انتهای صفحه ۳۲ واژه مواجهه به‌اشتباه «مواجه» نوشته شده است؛
- در صفحه ۳۳ واژه «reflexivity» به «بازاندیشی‌گرایی» برگردان شده است که دقیق نیست، زیرا پسوند اسم‌ساز «ity» که وجه وصفی اسم را به وجه مصدری بدل می‌کند، ناظر بر وضعیتی ایستاست. بدین معنا که نه‌گرایشی خاص، بلکه حالتی خاص را بیان می‌کند. نویسنده با معادل‌قراردادن عبارت بازاندیشی‌گرایی ناخواسته پسوند واژه را «ism» تلقی کرده است که نه ناظر بر حالت بلکه ناظر بر گرایش است. با این توضیح، معادل کلاسیک بازتابندگی یا بازاندیشی برای این واژه دقیق‌تر است. هرچند نگارنده این سطور برگردان این واژه به «بازاندیشگی» را مناسب‌ترین انتخاب

- می‌داند و در اثری با عنوان *برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟* معادل یادشده را به‌کار برده است (بنگرید به تورن ۱۳۹۸)؛
- در صفحه ۶۱ و ۶۲ یکی از آثار فوکو با دو نام آمده است: *تولد درمانگاه و پیدایش کلینیک* که باید یکی از این دو نام برای اثر یادشده انتخاب شود؛
 - در صفحه ۸۸ نام اثر لیوتار یعنی *تشریح پست‌مدرن برای کودکان* به‌صورت ناقص و به‌شکل *پست‌مدرن برای کودکان* درج شده است؛
 - در صفحه ۱۵۷ مک‌ایتایر به‌شکل Macintyre آمده که باید به MacIntyre اصلاح شود؛
 - در پاراگراف نخست صفحه ۳۰۴ جمله‌ای درون گیومه و بدون ارجاع آمده است؛
 - در صفحه ۳۱۸ و ۳۲۸ به هر دو نسخه فارسی و انگلیسی *عدالت به‌مثابه انصاف* ارجاع داده شده است. با توجه به ارجاع درون‌متنی به ترجمه فارسی اثر می‌توان ارجاع به نسخه انگلیسی را حذف کرد.

۲.۳.۵. پیش‌نهادهایی برای تقویت محتوایی اثر

- تقویت رویکرد مقایسه‌ای اثر که با ارائه چشم‌اندازی هم‌نهادی بر سطح تحلیلی آن خواهد افزود؛
- تقویت بخش مربوط به ایران که به دلیل گستردگی ابعاد نظری می‌تواند در قالب جلدی دیگر تعریف شود؛
- افزودن رویکرد جامعه‌شناسی معرفت که در مطالعه مدرنیته به‌مثابه متنی فرهنگی یاری‌گر خواهد بود؛
- در قسمت مؤخره اثر از محمدرضا تاجیک، بابک احمدی، و مراد فرهادپور به‌مثابه نمایندگان جریان خروج و از احمد فرید، داریوش شایگان متقدم، فخرالدین شادمان، جلال آل‌احمد، احسان نراقی، سیدحسین نصر، و رضا داوری اردکانی به‌عنوان نمایندگان جریان اعتراض و درنهایت از داریوش شایگان متأخر، فرهنگ رجایی، رامین جهانگللو، حسین بشیریه، و علیرضا بهشتی به‌عنوان نمایندگان جریان وفاداری نام برده شده است. عبدالکریم سروش در این دسته‌بندی غایب است و می‌توان او را ذیل جریان سوم تعریف کرد.

۶. نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش‌تر آمد، دشواره کانونی اثر بر یاری‌بخشی اندیشمندان و افکار عمومی جامعه برای رویارویی آگاهانه‌تر با امر مدرن ناظر است؛ دشواره‌ای که به‌خودی‌خود حائز اهمیت به‌سزایی است. با وجود این، بحثی که در اثر حاضر پیش کشیده شده است، بیش‌تر بر توصیف اندیشه‌های متفکران سه جریان متمرکز شده است و بیش از آن‌که با سه جریان فکری مواجه باشیم و وجوه تشابه و تفاوت آن‌ها را بیابیم، با توصیف آرا و افکار شش اندیشمند برجسته معاصر روبه‌رویم. از این نظر، کتاب یادشده این ظرفیت را دارد تا در چاپ‌ها و نسخه‌های آتی با فرارفتن از مقام توصیف، سنتزی یک‌پارچه را از هریک از جریان‌های رقیب در فهم مدرنیته ارائه کند و ضمن تأکید بر نقاط اشتراک و تفاوت جریان‌ها، الگویی مقایسه‌ای را از روابط معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، و حتی روش‌شناختی میان آن‌ها به‌دست دهد.

افزون‌براین، مبحث یادشده با عنوان «سه جریان رقیب مدرنیته» در ایران جای توسعه بسیاری دارد. بدین منظور می‌توان تأثیر دو انقلاب بزرگ، یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، را به محک آزمون گذارد. انقلاب مشروطه به‌نوعی سرآغاز رویارویی بنیادین ایرانیان با مدرنیته به‌شمار می‌رود و در این رابطه، آرای اندیشمندانی مانند میرزایی نایینی و دیگران قابل توجه است. هم‌چنین، انقلاب اسلامی را می‌توان واکنشی مستقیم به مدرنیته و به‌ویژه مدرنیسم به‌شمار آورد و خاستگاه‌های آن را در بستر نوع مواجهه با امر مدرن جست‌وجو کرد. این رخداد تاریخی نیز با برآمدن اندیشمندان تأثیرگذاری هم‌راه بوده است که اندیشه‌های آن‌ها را می‌توان ذیل مبحث جریان‌های رقیب در مواجهه با مدرنیته قرار داد.

کتاب‌نامه

آلتوسر، لویی (۱۳۸۶)، *ایدئولوژی و سازویرگ‌های ایدئولوژیک دولت*، ترجمه روزبه صدرآرا، تهران: چشمه.

بک، اولریش (۱۳۹۷)، *جامعه خطر*، ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهمندنژاد، تهران: ثالث.

تورن، آلن (۱۳۹۶)، *پارادایم جدید*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: علمی و فرهنگی.

تورن، آلن (۱۳۹۸)، *برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.

حائری، عبدالهادی (۱۳۷۸)، *نخستین رویارویی‌های اندیشگران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.

نقدی بر کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: ... (سلمان صادقی‌زاده) ۲۲۹

داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۰)، *تمدن و تفکر غربی*، تهران: ساقی.
دوستدار، آرامش (۱۳۷۰)، *امتناع تفکر در فرهنگ دینی*، پاریس: خاوران.
شایگان، داریوش (۱۳۷۸)، *آسیا در برابر غرب*، تهران: امیرکبیر.
صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۸)، *سخن مترجم، برابری و تفاوت*، آلف تورن، تهران: ثالث.
صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۹)، «جنبش‌های اجتماعی؛ روحی دیرین در جست‌وجوی کالبدی نوین»،
روزنامه شرق، ش ۳۷۶۹.
لش، اسکات (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: مرکز.
مصباحیان، حسین (۱۳۹۸)، *مدرنیته و دیگری آن: مواجهه انتقادی با تفسیر هابرماس از مدرنیته به‌مثابه*
پروژه‌ای ناتمام، تهران: آگه.
نوری، مختار (۱۳۹۸)، *سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری*، تهران: قصیده‌سرا.

Beck, Ulrich, Anthony Giddens and Scott Lash (1994), *Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order*, Cambridge: Polity Press.

Dumont, Louis (1977), *Homo Aequalis*, Paris: Gallimard.

Frazer Nancy and Axel Honneth (2003), *Redistribution or Recognition?: A Political-Philosophical Exchange*, London: Verso.

Inglehart, R. (2018), *Cultural Evolution: People's Motivations are Changing, and Reshaping the World*, United Kingdom: Cambridge University Press.

Touraine, Alain (1988), *Return of the Actor: Social Theory in Postindustrial Society*, Myrna Godzich (trans.), Mineapolis: University of Minnesota Press.

Touraine, Alain (1997), *What is Democracy?*, David Macey (trans.), Westview Press.

